

آسیب‌شناسی گفتمان دکتر مصدق به مقوله نیروهای مسلح

* محمدرضا علم
** ایرج ورفی‌نژاد
*** حمزه حسینی

چکیده

مسئله گفتمان دکتر مصدق نسبت به نیروهای مسلح، یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها و درگیری‌های او با حکومت پهلوی در دوران نخست‌وزیری‌اش بوده، که در نهایت سرنوشت سیاسی وی را به شدت تحت تأثیر قرار داد. بنابراین سؤال اصلی تحقیق این است که گفتمان دکتر مصدق در مورد نیروهای مسلح دارای چه رویکردی بوده است؟ و چه تأثیری در کودتای ۲۸ مرداد داشت؟ نتایج این بررسی نشان می‌دهد دال اصلی گفتمان دکتر مصدق در این زمینه، کنترل نیروهای مسلح به وسیله نهادهای غیرنظامی بود. وی در این راستا تلاش کرد، با اقداماتی همچون جلوگیری از دخالت نیروهای مسلح در سیاست، انتصابات در سطوح بالای مدیریتی و تسویه و بازنشسته کردن افسران، گفتمان خود را عملی و تثبیت نماید. ولی با شکست در عرصه عمل، موجب شد تا نیروهای مسلح به کانون اصلی برای ساقط کردن وی تبدیل شوند و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وقوع بپیوندد.

واژگان کلیدی

گفتمان، نیروهای مسلح، دکتر مصدق، کنترل، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

*. استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز. mralam36@yahoo.com
**. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز و مدرس گروه معارف اسلامی. varfinezhad@yahoo.com
***. دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)
hamzeh.hoseini1366@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۲

مقدمه

نیروهای مسلح یکی از سه رکن اصلی (دربار، نیروهای مسلح و بوروکراسی) حکومت پهلوی بودند که از دوره رضاخان نفوذ و قدرت خود را در لایه‌های آن حکومت گستراندند و در واقع به بازوی آهنین رضاخان برای اجرای اهداف و برنامه‌های او تبدیل شدند. با خروج رضاخان از ایران، محمدرضا شاه نیز تلاش کرد گفتمان خود در مورد نیروهای مسلح، یعنی کنترل آنها توسط شاه و دربار را با تقویت آنها تثبیت کند. این مسئله از سوی احزاب و گروه‌های مختلفی مورد اعتراض قرار گرفت. باید دانست یکی از افرادی که در مقابل این گفتمان حکومت پهلوی نسبت به نیروهای مسلح موضع اعتراضی گرفت، دکتر مصدق بود که در مجلس چهاردهم یکی از برنامه‌های خود را اصلاح ساختار نیروهای مسلح عنوان کرد. مناقشات بر سر کنترل نیروهای مسلح، تا زمان رسیدن مصدق به نخست‌وزیری ادامه پیدا کرد.

مصدق که از یک‌سو، تجربه دخالت نیروهای مسلح را در دوران رضاخان به یاد داشت و از سوی دیگر دخالت‌های و کارشکنی‌های آنها را در پیشبرد اهداف دولت می‌دید، درصدد برآمد تا ساختار نیروهای مسلح را اصلاح کند. وی در این راستا گفتمان جدیدی را مطرح کرد و درگیر چالش‌های عظیمی با حکومت پهلوی شد که سرنوشت سیاسی خود و دولتش را رقم زد.

هدف اصلی مقاله پیش‌رو، بررسی آسیب‌شناسی گفتمان دکتر مصدق نسبت به نیروهای مسلح و تأثیر آن بر کودتای ۲۸ مرداد است. در مورد گفتمان دکتر مصدق به نیروهای مسلح و نقش آنان در کودتای ۲۸ مرداد در منابع مختلف اطلاعات و مطالب گوناگونی وجود دارد.

در منابعی مانند: *مصدق و سال‌های مبارزه و مقاومت* (غلامرضا نجاتی)، *کتاب سیاه* (حسین مکی)، *خاطرات و تألمات دکتر مصدق، مصدق و محکمه نظامی* (جلیل بزرگمهر) اطلاعات و مطالب خام و دسته اول مختلفی وجود دارد. در پژوهش‌های جدید، از جمله: آبراهامیان در دو کتاب *کودتای ۲۸ مرداد و ایران بین دو انقلاب* فوران در *مقاومت شکننده*، کاتوزیان در کتاب *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، رحمانیان در *ایران بین دو کودتا*، به صورت مختصر به اهداف و تلاش‌های مصدق برای کنترل نیروهای مسلح پرداخته شد.

علی بیگدلی در مقاله «فقدان استراتژی و ناکامی دکتر مصدق»، علل ناکامی مصدق در کنترل ارتش را فقدان برنامه و استراتژی منسجم می‌داند. وحید سنایی در «نقش ارتش در تکوین دولت مطلقه از شکل‌گیری ارتش نوین تا پایان سلسله پهلوی ۱۳۵۷ تا ۱۳۰۰ش»، علی جلیلی در «آسیب‌شناسی ارتش ایران در دوره پهلوی» به عملکرد مصدق در برابر نیروهای مسلح و علل و

دلایل شکست وی در عدم تسلطش بر آنها اشارات دارند.

در همه منابع بالا، مطالب و اطلاعات دسته‌وگریخته‌ای وجود دارد. از تعدادی از این منابع در مقاله حاضر استفاده شده است، این تحقیقات بیشتر به چگونگی نقش نیروهای مسلح در کودتای ۲۸ مرداد پرداخته و کمتر به آسیب‌شناسی گفتمان دکتر مصدق نسبت به آنها و تأثیری که این گفتمان بر کودتا داشته، توجه کرده‌اند.

تفاوت پژوهش حاضر با تحقیقات صورت‌گرفته، در این است که برای اولین بار به صورت مستقل و جداگانه با کمک نظریه تحلیل گفتمانی به آسیب‌شناسی گفتمان دکتر مصدق نسبت به نیروهای مسلح و تأثیر آن بر کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ش پرداخته و آن را مورد واکاوی قرار داده است. روش پژوهش در این مقاله، توصیفی - تحلیلی و به صورت کیفی می‌باشد که نگارندگان با جمع‌آوری منابع و اسناد اقدام به فیش‌برداری از آنها و نگارش کرده‌اند.

چارچوب نظری

مقاله پیش‌رو برپایه نظریه تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه صورت می‌پذیرد. گفتمان از مفاهیم کلیدی است که نقش مهمی در شکل‌دهی به اندیشه فلسفی، اجتماعی و سیاسی دنیای غرب در نیمه‌دوم قرن بیستم داشته است.

این مفهوم برای اولین بار در مقاله «تحلیل گفتمان» نوشته زلیک هریس در سال ۱۹۵۲ م به کار رفته بود. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ م وارد عرصه‌های زبان‌شناسی، نقد ادبی، روانکاوی، فلسفه، نظریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شد. (بشیر، ۱۳۸۴: ۱۲) نظریه تحلیل گفتمان «ریشه در نظریات سوسور در زبان‌شناسی دارد» (حقیقت، ۱۳۸۷: ۴۵۷) که اندک‌اندک تحول یافت و به حوزه علوم اجتماعی وارد شد.

درباره گفتمان باید گفت «از ترکیب به هم پیوسته عناصر، لوازم و شرایطی درون‌متنی و برون‌متنی ایجاد می‌شود؛ هر گفتمان دو وجه متمایز دارد، نخست وجه بیرونی یا آشکار گفتمان که همان ساختار زبان‌شناختی متن یا کلام است و به مجموعه‌ای از جمله‌ها گفته می‌شود که در چارچوب پیام زبانی عرضه می‌شود. این پیام زبانی در سطحی بالاتری از زبان‌شناسی یا متن عمل می‌کند». (بارت، ۱۳۸۷: ۳۱)

بعد و وجه درونی و پنهان گفتمان، همان عوامل برون‌متنی و برون‌زبانی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و ... است که مهم‌ترین وجه گفتمان است. در وجه درونی گفتمان «باید به فرآیندهای اجتماعی که مولد معناست، توجه داشت؛ زیرا گفتمان‌ها شکل دهنده ذهنیت و نیز ارتباطات اجتماعی - سیاسی هستند و از درون گفتمان‌های متفاوت، جهان‌های متفاوت درک می‌شود». (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۱۷)

به عبارت دیگر هر گفتمان یک سکه دورویه است، یک روی آن گفتار و سوی دیگر کارکرد سیاسی، فکری و اجتماعی است. بنابراین کارکردهای گفتمانی، همه جنبه‌های فعالیت انسان را در برمی‌گیرند، از این رو می‌توانیم گفتمان فکری، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی و... داشته باشیم. (یارمحمدی، ۱۳۸۷: ۹۹) یورگنسن در یک تعریف از تحلیل گفتمان معتقد است گفتمان شیوه‌ای خاصی برای سخن گفتن درباره جهان و فهم آن است. (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۱۸ - ۱۷)

رویکردهای مختلفی به تحلیل گفتمان وجود دارد؛ اما از بین آنها نظریه ارنست لاکلاو و شانتال موفه دو فیلسوف بزرگ برای فهم و تحلیل امور سیاسی و اجتماعی از جامعیت بالایی برخوردار است. آنها این مفهوم گفتمان خود را از فوکو گرفتند و آن را در علوم انسانی بسط داده‌اند.

لاکلاو و موفه با استناد به نظریه سوسور معتقد بودند که سیاست و اجتماع، مانند هر عمل دیگری نیازمند گفتمانی شدن است، تا بتوان آن را فهم و معنا کرد. کار برجسته لاکلاو و موفه در نظریه تحلیل گفتمان این بود که توانستند نظریات گفتمان را از حوزه فرهنگ و فلسفه به سیاست و جامعه بکشانند. آنها با ترکیب دو نظریه مارکسیسم و زبان‌شناسی توانستند یک نظریه پسا ساختارگرا به‌جود بیاورند و آن را به همه امور اجتماعی، از جمله سیاست تعمیم دهند و برداشت گفتمانی از آن ارائه کنند.

یورگنسن در این مورد باور دارد که نظریه لاکلاو و موفه ریشه در دو سنت نظری ساختگرا، یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبنای اندیشه در امر اجتماعی را برای این نظریه فراهم می‌آورد و زبان‌شناسی ساختگرای سوسور نظریه معنایی مورد نیاز این دیدگاه را در اختیار قرار می‌دهد. (همان: ۵۴)

لاکلاو و موفه برای توصیف گفتمان خود از مؤلفه‌ها و مفاهیم خاص خود استفاده کردند. در اینجا موضوع مذکور را برای بررسی عمیق‌تر و پرهیز از سطحی‌نگری در قالب بعضی از این مفاهیم از جمله دال مرکزی، ضدیت یا گفتمان رقیب، برجسته‌سازی و لحظه یا دال‌های شناور بررسی کردیم.

دال مرکزی به‌عنوان ستون اصلی گفتمان، دال‌های دیگر را حمایت می‌کند و آنها را در حوزه قلمروی خود نگه می‌دارد. این مفهوم نشانه ممتاز و شاخص است که نشانه‌های دیگر حول آن انسجام می‌یابند؛ چراکه کل نظام معنایی گفتمان بر مفهوم این دال استوار است. کسرای در مورد دال مرکزی معتقد است که نشانه ممتاز، شخص، نماد، یا مفهومی است که گفتمان‌ها با تثبیت معنا حول این کانون شکل می‌گیرند و به‌مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد. (کسرای، ۱۳۸۸: ۳۴۳)

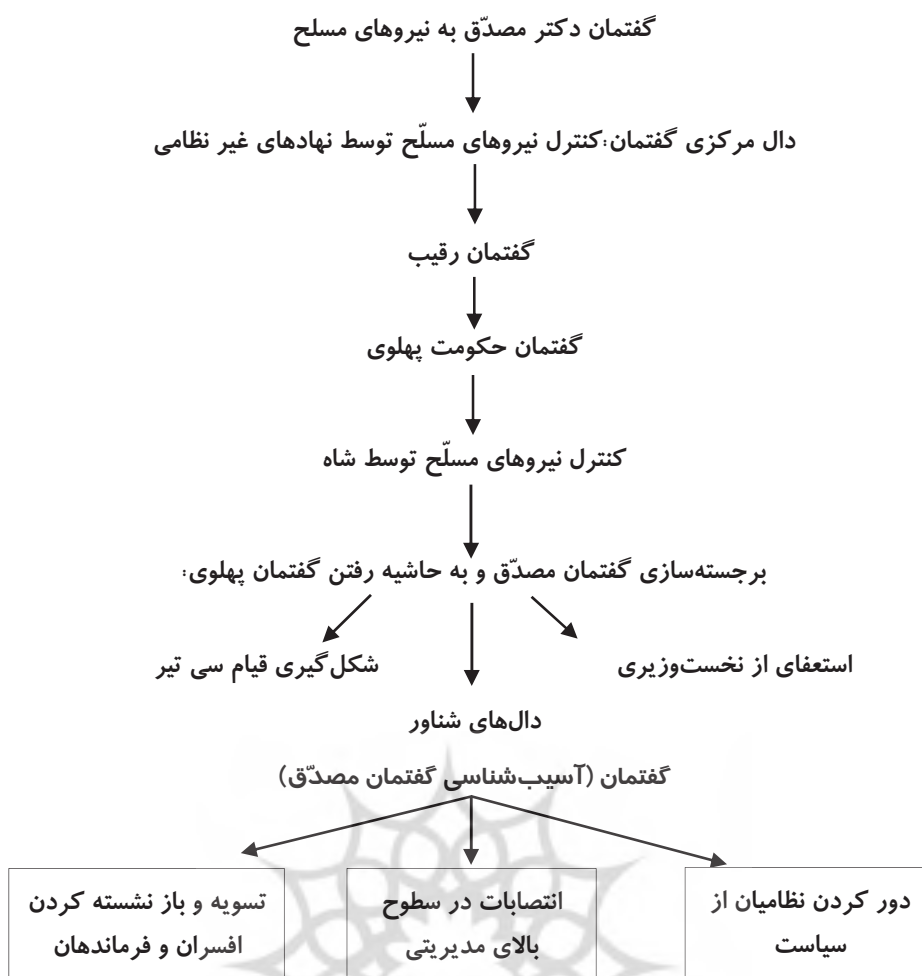
ضدیت یا غیریت دیگر مؤلفه گفتمان در نظریه لاکلاو و موفه است. اصولاً فهم نظریه گفتمان، بدون فهم مفهوم ضدیت ناممکن است، گفتمان‌ها در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. همچنین هویت‌یابی یک گفتمان صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. این ضدیت یا غیریت در نگاه موکلاو و موفه به رابطه یک پدیده یا چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقش اساسی در هویت‌بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می‌کند. (حقیقت، ۱۳۸۷: ۵۴۵)

مفهوم دیگر در گفتمان لاکلاو و موفه برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی است، بدین صورت که گفتمان‌ها با برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سعی می‌کنند، تا نقاط قوت خود را برجسته ساخته و نقاط قوت ضد خود را به حاشیه برآند و در کنار آن نقاط ضعف آن را برجسته کنند... برجسته‌سازی دو چهره نرم‌افزاری و سخت‌افزاری دارد، برجسته‌سازی نرم‌افزاری در قالب زبان نمود پیدا می‌کند و برجسته‌سازی سخت‌افزاری به صورت‌های مختلفی مانند: توقیف، تظاهرات خیابانی نمود می‌یابد. (سلطانی، ۱۳۸۳: ۱۱۲ - ۱۱۳)

لحظه یا دال‌هایی شناور مؤلفه هستند که به‌دنبال و حول دال مرکزی گرد می‌آیند و در راستای تحقق آن فعالیت می‌کنند، تا بتوانند به کل عناصر گفتمان هویت ببخشند «دال‌های که خود پیرامون دال مرکزی گردهم می‌آیند لحظه نامیده می‌شوند. به عبارت دیگر، لحظه‌ها عبارت‌اند از موقعیت‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. هر نشانه ممکن است چندین معنا داشته باشد. (Laclau & mouffe, 1985: 111)

برای فهم بهتر موضوع با چارچوب نظری آن را در قالب چارت زیر ترسیم کرده‌ایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



دال مرکزی گفتمان: کنترل نیروهای مسلح به وسیله نهادهای غیرنظامی

باید توجه داشت که دال مرکزی گفتمان دکتر مصدق به نیروهای مسلح، کنترل آنها به وسیله غیرنظامیان و خارج کردن آنها از اختیار شاه و دربار بود. مصدق بعد از راه یافتن به مجلس در انتخابات دوره چهاردهم، طرح کنترل نیروهای مسلح توسط غیرنظامیان را مطرح کرد. مصدق در این دوره یکی از اصلی‌ترین استراتژی‌های خود را کنترل ارتش توسط غیرنظامیان اعلام کرد، او با اعلام اینکه استبداد رضاشاه بر بنیان‌های نظامی استوار بود، تأکید داشت که دموکراسی نوظهور دیری نخواهد پایید، مگر آنکه نیروهای مسلح از اختیار دربار خارج و تحت نظارت غیرنظامیان و پارلمان درآیند. (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۳۳)

تلاش مصدق در همین زمان موجب گردید، تا در دولت ساعد، قدم‌هایی برای کنترل ارتش به‌وسیله نهادهای غیرنظامی برداشته شود و در برنامه دولت ساعد به مجلس مقرر گردید: اول اینکه بودجه سالانه نیروهای مسلح ماه‌به‌ماه پرداخت شود، تا ارتش از نظر مایحتاج روزانه به دولت وابسته باشد. دوم اعلام شد که نخستین هدف دولت اصلاح ارتش و قانونی ساختن شیوه اداره آن خواهد بود». (مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، جلسه ۱۳، ۲۳ / ۱ / ۱۳۲۳)

گفتنی است که منازعات مربوط به کنترل ارتش توسط شاه یا نخست‌وزیر، کم‌وبیش تا زمان مصدق ادامه پیدا کرد. با روی کار آمدن مصدق این فرصت پیدا شد، تا دال اصلی گفتمان خود را عملی کند. از سوی دیگر با توجه به درگیری مصدق در مسئله ملی شدن نفت، وی نیازمند کنترل و تسلط خود بر نیروهای مسلح در راستای حمایت و پشتیبانی از اهداف و برنامه‌های دولت خود برای عبور از بزنگاه‌های داخلی و خارجی بود؛ ولی از آنجایی که نیروهای مسلح در کنترل شاه و دربار بودند، از موقعیت آنها برای مانع‌تراشی در راه اهداف و برنامه‌های مصدق سوءاستفاده می‌کردند، بنابراین وی درصدد کنترل آنها به‌وسیله دولت و دیگر نهادهای غیرنظامی برآمد.

مصدق در توجیه گفتمان خود می‌گوید که افسران... به عوامل دولت واقعی نمی‌گذارند، دولت نمی‌تواند بدون وسایل، مسئول امنیت و انتظامات باشد. (مصدق، ۱۳۷۷: ۲۰۹) او علت این گفتمان به نیروهای مسلح را اینطور بیان می‌کند «چون می‌دیدم هر روز دامنه تحریکات ارتش در امور دولت وسعت پیدا می‌کند و می‌خواهند موجبات تضعیف دولت را فراهم سازند مصمم شدم از این تحریکات جلوگیری کنم». (همان: ۲۱۲). او همچنین گفته بود که تجربیات به من نشان داد که وزارتخانه جنگ باید زیر نظر نخست‌وزیر باشد... نباید این وزارتخانه را به شخص دیگری بسپاریم. (باخترامروز، سال سوم، ش ۸۴۶، ۲۶/۴/۱۳۳۱: ۸) مصدق درمورد دال مرکزی گفتمان خود گفته بود که قوای مسلح باید پاسخگوی مجلس باشند، نه شاه. (نجاتی، ۱۳۷۱: ۴۸ - ۴۹)

وی با استناد به قانون اساسی استدلال می‌کرد که نیروهای مسلح باید در کنترل دولت و مجلس باشند؛ چراکه مطابق اصل سی و پنجم قانون اساسی، سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض شده و طبق اصل چهل و چهار متمم قانون اساسی، شخص پادشاه از هرگونه مسئولیت بری است و اصل ۴۵ مسئولیت اداره به عهده وزرا و هیئت‌دولت می‌باشد و تمام قوانین دستخط پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد. مسئولیت امور مملکتی اعم از کشوری و لشکری از شئون مقام سلطنت نبوده... . (داد، سال ۱۱، شماره ۲۶۶۲، ۳۱ / ۲ / ۱۳۳۲: ۳) مصدق همچنین درمورد اینکه شاه نباید مسئولیت داشته باشد، گفته بود

که شاه نباید قبول مسئولیت نماید؛ زیرا هرکس این نظر را داشته باشد به کشور خیانت کرده است. (قربانی، بی تا: ۴۶)

جان فوران در مورد دال مرکزی گفتمان مصدق معتقد است که مصدق می‌خواست کانون قدرت را از شاه و ارتش به مجلس شورای ملی، کابینه و دفتر نخست‌وزیر منتقل کند. (فوران، ۱۳۸۳: ۳۹۹)

ریچارد کاتم نیز بیان می‌کند که مصدق ارتش را تنها کانون خطرناک می‌دانست به همین خاطر بود که تصمیم گرفت ارتش را تحت کنترل در بیاورد. (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۱۷)

بدین ترتیب دال اصلی گفتمان دکتر مصدق به نیروهای مسلح مدیریت و کنترل آنها توسط نهادهای غیرنظامی بوده است که بعد از قیام سی‌تیر توانست آن را به منصفه عمل برساند و کنترل نیروهای نظامی را در اختیار بگیرد.

تعارض گفتمان مصدق با حکومت پهلوی

باید توجه داشت در مقابل گفتمان مصدق که معتقد بود نیروهای مسلح باید به وسیله نهادهای غیرنظامی اداره شوند، گفتمان رقیب آن یعنی گفتمان سلطنت و دربار بر این باور بودند که شاه فرمانده کل قوا است و نیروهای مسلح باید در اختیار شاه باشند.

محمدرضا شاه از همان ابتدای سلطنت تلاش کرد، تا با در اختیار گرفتن کامل نیروهای مسلح پایه‌های حکومتی خود را محکم و از آنها در راستای منافع خود بهره‌برداری کند. او در سال ۱۳۲۲ ش در راستای گفتمان خود نسبت به نیروهای مسلح، محرمانه به سفیر آمریکا گفته بود:

ترجیح می‌دهم نیروهای متفقین در ایران دست کم تا زمانی که من بتوانم، ارتش را بازسازی و در صحنه داخلی نبرد قدرت، موضع برتر پیدا کنم در ایران بمانند و جلوی انقلاب ضدسلطنتی را بگیرند. (فوران، ۱۳۸۳: ۴۰۷)

محمدرضا شاه که تازه به قدرت رسیده بود، تلاش خود را برای حفظ ارتش و تسلط خود بر آن افزایش داد. فوران در این زمینه می‌نویسد که محمدرضا شاه ارتش را بازسازی کرد و از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ ش آن را از ۶۵ هزار به ۸۰ هزار نفر رساند. (همان: ۳۹۹)

شاه در مورد گفتمان خود به نیروهای مسلح گفت:

من نمی‌توانم انتظام مملکت را در دست دولت‌هایی که می‌آیند و می‌روند بدهم، من فرمانده کل قوا هستم و باید این وظیفه را انجام دهم. (پارسا، ۱۳۸۸: ۸۷)

شاه مسئولیت کنترل نیروهای مسلح را حق قانونی خود می‌پنداشت و در جواب درخواست مصدق

برای تصدی امور نیروهای مسلح گفته بود:

مصدق درخواست نمود که وزارت جنگ نیز به وی واگذار شود و امیدوار بود که بدین‌وسیله قدرتی را که قانون به‌عنوان فرمانده کل نیروهای ایران به من داده است خنثی کند. (پهلوی، بی‌تا: ۱۴۹)

محمدرضا شاه در دفاع از گفتمان خود علاوه بر حق قانونی خود برای فرماندهی کل نیروهای مسلح، درخواست مصدق را مساوی با حذف خود می‌داند و در جواب مصدق گفته بود که پس بگوئید چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم. (مصدق، ۱۳۷۷: ۲۵۹).

او همچنین در دفاع از گفتمان خود و نپذیرفتن درخواست مصدق در ۲۵ تیر برای تصدی وزارت جنگ بیان کرد:

از پذیرفتن تقاضای مصدق امتناع کردم؛ زیرا یقین داشتم که اثر این اختیارات آنست که کمونیست‌ها بیشتر در امور رخنه یابند و چنانچه وقایع آینده ثابت کرد که نظر من صحیح بوده است. (پهلوی، بی‌تا: ۱۴۹)

شاه در جایی دیگر در رد گفتمان مصدق آن را به‌خاطر حس قدرت‌طلبی مصدق می‌داند و گفته بود:

مصدق علی‌رغم ناکامی در همه جبهه‌ها، چون قصد داشت کماکان در رأس قدرت باقی بماند از من خواست تا وزارت جنگ را به او بسپارم. (پهلوی، ۱۳۷۱: ۱۲۸)

بدین‌ترتیب گفتمان مصدق درمقابل و تعارض با این گفتمان حکومت پهلوی شکل گرفت.

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی «استعفا و قیام سی‌تیر»

گفتمان‌های مصدق و شاه بعد از رسیدن مصدق به نخست‌وزیری در تعارض و رقابت با همدیگر قرار گرفتند. مصدق برجسته‌سازی گفتمان خود و حاشیه‌رانی گفتمان پهلوی را در استعفای غافل‌گیرانه خود از پست نخست‌وزیری و سپس شکل‌گیری قیام سی‌تیر به همت و پایمردی آیت‌الله کاشانی انجام داده بود. او که تصمیم به استعفا را بدون هماهنگی با آیت‌الله کاشانی گرفت، اگر در ادامه تلاش‌های جهادی این روحانی مبارز نبود، بازگشت مجددش به نخست‌وزیری ناممکن می‌گشت. مصدق در متن استعفانامه خود در این زمینه گفته بود:

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به‌دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد. بهتر آن است که دولت آینده را کسی

تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که مملکت ایران شروع کرده است، پیروزمندانه خاتمه دهد. (باخترامروز، سال سوم، ش ۸۴۶، ۲۶ / ۴ / ۳۳۱: ۵)

گفتنی است که به دنبال این استعفای غیرمنتظره، مخالفت‌های زیادی از سوی گروه‌ها و جریانات سیاسی کشور و همچنین تظاهرات خیابانی زیادی توسط افکار عمومی جامعه در حمایت از گفتمان مصدق و برجسته کردن آن و مخالفت و به حاشیه بردن گفتمان شاه در مورد نیروهای مسلح سرتاسر کشور را فرا گرفت و شاه که عجلولانه احمد قوام را به پست نخست‌وزیری انتخاب کرد، در روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱ ش بر اثر یک قیام عمومی به رهبری آیت‌الله کاشانی در حمایت از مصدق و گفتمانش مجبور شد مصدق را به نخست‌وزیری مجدد انتخاب کند و با دال مرکزی گفتمان مصدق، یعنی کنترل نیروهای مسلح توسط غیرنظامیان موافقت و مسئولیت آنها را به نخست‌وزیر واگذار کند. قیام ۳۰ تیر به منزله حرکتی برای برجسته کردن گفتمان مصدق به تمام نقاط کشور کشیده شد. اعتصابات گسترده مردمی در شهرهای اصفهان، قم، قزوین، همدان، کرمانشاه، اهواز، اوضاع را به شدت وخیم کرده بود. بزرگ‌ترین تظاهرات را مردم آبادان به راه انداختند، سیل تلگراف‌ها و نامه‌ها به پایتخت سرازیر شد، کارگران تأسیسات نفت اعتصاب کردند. (باخترامروز، سال سوم، ش ۸۴۶، ۲۹ / ۴ / ۱۳۳۱: ۱)

سرانجام اینکه استعفای مصدق از نخست‌وزیری و شکل‌گیری قیام ۳۰ تیر برای اعاده مجدد نخست‌وزیری وی، عامل و منبع مهم و تأثیرگذاری برای مشروعیت و پیروزی گفتمان او و شکستی برای گفتمان رقیب، یعنی سلطنت بوده است. مصدق در ادامه تلاش کرد، تا با دال‌های شناور، دال مرکزی خود را اجرایی و تثبیت کند.

دال‌های شناور یا لحظه‌های (آسیب‌شناسی گفتمان)

باید دانست مصدق در جهت عملی کردن دال اصلی گفتمان خود دست به اقداماتی زد که ما آنها را در اینجا با عنوان دال‌های شناور یا لحظه‌های گفتمان بررسی و با نوعی آسیب‌شناسی، تأثیر آنها را بر شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد که منجر به سقوط مصدق گردید مورد واکاوی قرار داده ایم.

۱. دور کردن نیروهای مسلح از سیاست

یکی از دال‌های شناور یا لحظه‌های گفتمان دکتر مصدق در راستای دال مرکزی نسبت به نیروهای مسلح اقدامات وی برای دور کردن آنها از سیاست بود. او معتقد بود که حکومت پهلوی با وارد کردن

نیروهای مسلح در سیاست و اجتماع از آنها در جهت منافع خود استفاده کرده و بدین‌صورت در راه برنامه‌های دولت مانع‌تراشی می‌کند، بنابراین تلاش کرد، تا نیروهای مسلح را از سیاست دور کند. او در مورد دور کردن نیروهای مسلح از سیاست می‌گوید:

چون می‌دیدم هر روز دامنه تحریکات ارتش در امور دولت وسعت پیدا می‌کند و می‌خواهند موجبات تضعیف دولت را فراهم سازند، مصمم شدم از این تحریکات جلوگیری کنم. (مصدق، ۱۳۷۷: ۲۱۲)

مصدق می‌گوید:

دخالت نیروهای مسلح در سیاست هم حق مشروع ملت را از بین می‌برد و هم باعث می‌شود که آنها به دستورات دولت اهمیت ندهند و دولت عملاً فاقد استقلال باشد.

او دخالت نیروهای مسلح را در انتخابات مثال می‌زند و می‌گوید:

در خلال انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط به عوامل دولت، وقعی نمی‌گذارند و به وسایل مختلف در حق مشروع مردم دخالت می‌کنند. (همان: ۲۰۹)

وی از دخالت نیروهای نظامی در سیاست مخصوصاً انتخابات، بسیار گلایه‌مند بوده و این کار را مانع مهمی در اجرای انتخابات آزاد و اصول مشروطه می‌دانست. در این مورد می‌توان به اقدامات سرلشکر احمد وثوق فرمانده ژاندارمری اشاره کرد که به ابتکار شخصی خود تمام فرماندهان نواحی ژاندارمری را جداگانه به تهران احضار کرد و به آنها توصیه نمود که به هر روشی از انتخاب نمایندگان مخالف شاه و متمایل به چپ جلوگیری نمایند. (وثوق، بی‌تا: ۶۶)

او اشاره می‌کند که ستاد ارتش بدون اجازه نخست‌وزیر در اجرای اوامر دربار به وسیله تلگراف‌های رمزی که مضمون آنها به بهانه حفظ اسرار نظامی از نخست‌وزیر هم پنهان نگاه داشته می‌شد از فرماندهان نظامی می‌خواست شناسنامه‌های افراد وظیفه را جمع‌آوری کرده، تا در روز اخذ رأی مورد استفاده قرار گیرد. (گذشته چراغ راه آینده، ۱۳۶۱: ۶۳)

گام اول مصدق برای دور کردن نیروهای مسلح از سیاست در مورد شهربانی اجرا شد که بدون اجازه دولت، خودسرانه در وقایع ۲۳ تیر به مردم تیراندازی کردند و موجب سروصدای زیادی در جامعه گردید. در ۲۳ تیر ژاندارمری بدون هماهنگی با نخست‌وزیر، دستور شلیک به تظاهرکنندگان را داد و منجر به کشته‌شدن و زخمی‌شدن چند نفر گردید، در نتیجه مصدق، سرلشکر بقایی را برکنار کرد. (افراسیابی، ۱۳۶۶: ۱۳)

یکی دیگر از اقدامات مصدق برای دور کردن نیروهای مسلح از سیاست کاهش بودجه آنها بود، او در این مورد می‌گوید:

هدف از کاهش بودجه ارتش، محدود ساختن وظایف نیروهای مسلح به امور غیرسیاسی و حفظ نظم و امنیت داخل کشور زیر نظر دولت بود. این هدف با الگوی سیستم حکومتی ایران در چارچوب قانون اساسی سازگاری داشت. (ذبیح، ۱۳۶۳: ۱۱۳)

همچنین دکتر مصدق برای کاهش حوزه نفوذ و قدرت نیروهای مسلح در سیاست در اوایل زمستان ۱۳۳۱ش شورای امنیت ملی را با حضور وزرا و مقامات سیاسی به‌معنای محدود کردن دامنه اختیارات ارتش در اقدامات نظامی و امنیتی و تبعیت آنها از تصمیمات دولت تشکیل داد. همچنین در اوایل سال ۱۳۳۲ش دولت تصمیم گرفت، امور عشایری را از حوزه نظارت ارتش خارج ساخته و در اختیار وزارت کشور قرار دهد. (عظیمی، ۱۳۷۲: ۱۳۳۰)

گفتنی است که اقدامات دکتر مصدق نتوانست به‌طور کامل نیروهای مسلح را از سیاست دور کند. عزت‌الله سبحانی در آسیب‌شناسی به برنامه‌های مصدق برای دور کردن آنها از سیاست، برخورد غیراقتدارگرایانه و سهل‌انگاری وی در تشکیل گارد ملی را نشانه می‌گیرد و معتقد است که مصدق یک اشتباه فاحش داشت اینکه وقتی از اسفند ۱۳۳۱ متوجه شد مخالفانش آرام نمی‌نشینند و دائماً بر ضد او توطئه می‌کنند، هیچ اقدامی بر ضد آنها انجام نداد. توطئه اول ۹ اسفند، توطئه بعد کشتن افشارطوس بود. در همین زمان مرحوم ملکی و داریوش فروهر به دکتر مصدق گفتند که هر نهضت و انقلابی یک گارد ملی دارد و گفتند که یک گارد ملی برای حفاظت از نهضت تأسیس کن... مصدق این پیشنهاد را قبول نکرد؛ چراکه می‌گفت حرکت من قانونی است. (دوراندیش، ۱۳۸۸: ۲)

حسن آیت در مورد کوتاهی مصدق در برخورد با مخالفان خود می‌گوید:

مصدق در برخورد با مسببین کشتار سی‌تیر، عاملین قتل افشارطوس و عاملین حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱ کوتاهی کرد و همین عوامل نهایتاً کودتا را بر ضد او سامان دادند. (آیت، ۱۳۶۲: ۴۳ - ۴۰)

مصور رحمانی نیز در مورد اقدامات ناکافی و غیرقاطع مصدق معتقد است:

تأخیر و عدم قاطعیت مصدق در برخورد با نظامیان، به شاه و دربار فرصت داد تا منسجم‌تر عمل

کنند و به نهضت ملی ایران ضربه بزنند. (مصور رحمانی، ۱۳۶۳: ۱۲۴)

به‌طور کلی باید گفت که با توجه به ریشه دواندن عمیق نفوذ نیروهای مسلح در سیاست و اجتماع در حکومت پهلوی، اقدامات مصدق برای دور کردن آنها از سیاست، اولاً نیازمند بسترسازی و فراهم کردن ساختار سیاسی و اجتماعی بود، ثانیاً گام‌ها و اقدامات تدریجی همراه با قاطعیت و

جامعیت را می‌طلبید، تا بتوانست در این مسیر به اهداف خود نائل شود؛ ولی همان طوری که ذکر شد، اقدامات مصدق خالی از این ویژگی‌ها بود و در این راه ناکام گردید.

۲. انتصابات در سطوح بالای مدیریتی نیروهای مسلح

یکی دیگر از لحظه‌ها یا دال‌های شناور گفتمان دکتر مصدق در جهت تحقق دال اصلی گفتمان وی، مسئله انتصابات وی در سطوح مدیریتی و بالای نیروهای مسلح بود که نقش مهمی در مؤثر بودن نیروهای مسلح در کودتا و سرنگونی او داشته است.

این انتصابات مسئله‌ساز در نیروهای مسلح را در همان روزهای اول به‌دست گرفتن کنترل نیروهای مسلح در اقدامات مصدق می‌توان دید. او که تمام تلاش خود را به‌کار گرفت، تا نیروهای مسلح را از چنگ شاه و دربار در بیاورد، به شاه پیشنهاد داد تا سه نفر از امرای مورد اعتماد خود را برای مشورت در سطوح بالایی تصمیم‌گیری این وزارتخانه معرفی کند؛ چنان که خود در این زمینه بیان می‌کند:

پس از واقعه ۳۰ تیر، برای اینکه ذهن شاه را از تصدی وزارت جنگ به خودم مشوّب نکنم، از پیشگاه همایونی درخواست کردم نظر خود را نسبت به سه نفر از تیمساران مورد علاقه شاهانی اظهار بفرماید، تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچ‌گونه سؤزن ننماید. (مصدق، ۱۳۷۷: ۲۵۹)

مصدق تا روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ش که این منتصبان خود، عملاً می‌خواستند او را از بین ببرند با آنها مشورت می‌کرد و بعد از آن با مشاهده پیامد این انتصابات نادرست، آنها را از کار برکنار کرد. مشخص نبود که مصدق چگونه از یک طرف می‌خواست نفوذ شاه را از نیروهای مسلح ریشه‌کن کند و کنترل نیروهای مسلح را در اختیار بگیرد و از سوی دیگر از شاه می‌خواست، تا فرماندهان مورد اعتماد خود را برای تصمیم‌گیری در سطوح بالا به او معرفی کند.

این مسئله نوعی تضاد را در گفتمان مصدق بین استراتژی او برای کنترل نیروهای مسلح، یعنی خارج کردن آنها از کنترل سلطنت از یک‌سو و استراتژی او برای حفظ سلطنت و راضی نگه داشتن شاه از سوی دیگر به وجود آورد و در نتیجه اجازه اقدامات لازم برای تحقق گفتمان راستینش جهت کنترل نیروهای مسلح توسط دولت و دیگر نهادهای غیرنظامی را به او نداد.

یکی دیگر از این انتصابات پر سروصدا و احساسی دکتر مصدق انتصاب سرتیب دفتری و فرهنگ خسروپناه بود که با اعتقاد به اینکه این اشخاص جزء خویشاوندان خود هستند و رفاقت و رابطه‌ای صمیمانه با او دارند آنها را به پست‌های حساس و در لحظه‌های بحرانی گذاشت و هیچ‌گاه فکر نمی‌کرد

که چنین اشخاصی به او خیانت کنند؛ ولی این افراد با همکاری عوامل کودتا تبدیل به نقش آفرینان کودتا شدند.

سرتیپ دفتری، فرمانده گارد گمرک با استفاده از خویشاوندی با دکتر مصدق، وی را فریب داد و روز ۲۸ مرداد رئیس شهربانی کل کشور شد و نیروهای انتظامی را بر ضد نخست‌وزیر به سود کودتاچیان بسیج کرد. سرهنگ دوم فرهنگ خسروپناه، فرمانده هنگ بهادر، نیز از ابتدا به خدمت کودتاچیان درآمد. وی داماد، برادر ناتنی دکتر مصدق بود. چون انتصابش به فرمانده هنگ مزبور مورد سوءظن قرار داشت، مصدق گفته بود که او خیانت نمی‌کند؛ زیرا خودم انگشتر ازدواج را به انگشترش کرده‌ام. (نجاتی، ۱۳۷۶: ۴۵) مصدق نمی‌توانست باور کند که دفتری به او خیانت می‌کند؛ به همین خاطر اتهام دفتری را شایعه‌سازی مخالفان برای تضعیف دولت دانست. (همان: ۱۰۶)

انتصاب دیگر دکتر مصدق سرلشکر وثوق بود که موجب اعتراض و نارضایتی تعدادی از اعضای جبهه ملی، از جمله آیت‌الله کاشانی گردید. آیت‌الله کاشانی معتقد بود، مصدق باید در انتصابات خود بیشتر دقت کند و از انتصاب افرادی که سابقه مخالفت با نهضت را دارند، بپرهیزد؛ ولی دکتر مصدق به این هشدارها اهمیتی نداد.

حسین مکی در این زمینه می‌نویسد:

درباره پاره‌ای انتصابات دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر در فراکسیون نهضت ملی هم بحث مفصلی شد، مخصوصاً از آن جایی که از طرف عده‌ای از نمایندگان در جلسه رسمی نسبت به انتصاب سرلشکر وثوق مخالفت شده بود... از همه مهم‌تر آیت‌الله کاشانی هم طی نامه‌ای از دکتر مصدق خواسته بود که در انتصاب چند نفر مخصوصاً انتصاب سرلشکر وثوق که مورد بغض مردم بود، تجدیدنظر کند. دکتر مصدق نه تنها نخواست به آیت‌الله کاشانی وعده دهد یا از او استمالت نماید؛ بلکه جواب تند و خشنی داد. (مکی، ۱۳۷۰: ۳۲۶)

باید دانست که انتخاب بدون مشورت سرتیپ ریاحی به جای بهارمست بعد از ۹ اسفند، یکی دیگر از انتصابات بدون مشورت و غیرهوشمندانه مصدق بود که در سرنوشت کودتا مؤثر بوده است. این انتصاب موجب رنجش بسیاری از نظامیان طرفدار مصدق گردید. ذبیح در این مورد می‌نویسد که انتخاب سرتیپ ریاحی به سردی و رنجش شبکه افسران طرفدار دولت از مصدق انجامید. (ذبیح، ۱۳۶۳: ۱۴۷).

مصور رحمانی در مورد انتصاب تقی ریاحی توسط مصدق می‌نویسد:

به جای سرتیپ محمود امینی، سرتیپ مهندس تقی ریاحی را به ریاست ستاد ارتش

برگزیده بود، حال آنکه ریاحی فاقد خصوصیات دانش و روحیه یک فرمانده نظامی و عملیاتی بود. (مصور رحمانی، ۱۳۶۶: ۲۲۶)

اظهارات مصدق در دادگاه نظامی در مورد عملکرد فاجعه‌بار تقی ریاحی نشان می‌دهد، که انتخاب این فرد چقدر راه را برای انجام کودتا میسر کرده بود؛ چنان که می‌گوید:

در روزهای ۲۱ و ۲۰ مرداد عده‌ای از اشخاصی که به منزل می‌آمدند، اظهار می‌نمودند که دربار در خیال کودتا است... روز پنج‌شنبه ۲۲ مرداد اخبار به حدّ شایع رسیده بود. من از رئیس ستاد ارتش پرسیدم در این باب چه اقداماتی می‌کند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند؟ ایشان جواب دادند که تمام احتیاطات لازم شده است؛ جای نگرانی نیست... سرتیپ ریاحی جمعه مرا ملاقات نکرد. شنبه هم من را ملاقات نکرد. نگران شدم که چه علتی پیدا شده که رئیس ستاد ارتش دو روز آن هم در این روزهایی که شایعه کودتا زیاد است از ملاقاتم خودداری نموده؟... در ساعت پنج بعدازظهر شنبه به ملاقاتم آمدند و گفتند که گرفتار کاری شده بودند... به ایشان گفتم که اگر اتفاقی بیافتد مسئولیتش متوجه شخص شما خواهد بود که پیش‌بینی‌های لازم را در دفاع از خانه من نکرده‌اید. (بزرگمهر، ۱۳۶۳: ۲۷ - ۲۶)

در جایی دیگر در مورد کارایی ضعیف تقی ریاحی در واقعه ۹ اسفند می‌گوید:

در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر به خدمت باشد، در کاخ اختصاصی خود متوقف بود و طبق گزارش رسمی، فرماندار نظامی وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشراک از او خواسته در اختیار وی نگذاشته بود. (همان: ۶۸)

مصدق در مورد نتایج و پیامدهای انتصاب ریاحی و ناکامی گفتمان خود بیان می‌کند:

اگر قوای انتظامی در اختیارم بود؛ چرا روز ۹ اسفند رئیس ستاد ارتش، تیمسار ریاحی، دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی به سر می‌برد؟ چرا ساعت یک بعدازنصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از هرجا گذشتند، فرماندار نظامی تهران ممانعت ننمود...؟ با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. دولت اینجانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز ۲۵ مرداد و ۲۸ مرداد چه می‌توانست کند. (مصدق، ۱۳۷۷: ۲۷۱ - ۲۷۰)

با توجه به آنچه در مورد انتصابات مصدق در سطوح بالای مدیریتی نیروهای مسلح در جهت دال مرکزی گفتمان وی گفته شد، مشخص می‌شود که مسئله چقدر در تثبیت نیافتن گفتمان وی مؤثر بود؛

چراکه این انتصابات به جای آنکه نیروهای وفادار، مجرب و دل‌سوز نهضت را به کار بگیرد؛ اغلب انتصابات خودسر، احساسی، غیرهوشمندانه و خالی از مشورت و بی‌توجه به دیدگاه‌های سایر کنشگران نهضت بود.

۳. تسویه در ارتش و بازنشسته کردن افسران

بحث تسویه در ارتش و بازنشسته کردن امرا و افسران ارتش، دیگر دال شناور گفتمان مصدق در جهت تثبیت دال مرکزی گفتمان خود بود که بسیار مهم و قابل تأمل است؛ چراکه افسران تسویه و بازنشسته‌شده با تشکیل کانون ضد مصدقی و فعالیت‌های براندازانه به یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عوامل کودتا تبدیل گشتند. مصدق ابتدا رئیس شهربانی، رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی تهران و چند تن از افسران شهربانی را که در غائله ۳۰ تیر دست داشتند را برکنار کرد و پاکسازی ارتش از افسران فاسد و توطئه‌گر را در برنامه کاری خود قرار داد. (موحد، ۱۳۷۸: ۵۶۵)

او سپس کمیونی را برای رسیدگی به این مسئله تشکیل داد که در آن تعداد ۱۳۶۰ نفر فاقد صلاحیت اعلام کردند و در مرحله اول ۱۳۶ نفر از آنان از ارتش تصفیه شدند. (مصور رحمانی، ۱۳۶۳: ۱۲۵) در تاریخ اول شهریور ماه ۱۳۳۱ ش به ترتیب: سپهبد شاه‌بختی، سرلشکر معینی، سرلشکر گرزن، سرلشکر علوی مقدم، سرلشکر مظفری، سرتیپ اصلانی، سرتیپ افسطی، سرتیپ احمد سرتیپی، سرتیپ بیژن گیلان‌شاه، سرتیپ حسن طباطبایی، سرتیپ نجات‌علی ضرغامی، سرتیپ دکتر ژیان‌پور، سرتیپ بایستی، سرتیپ جمشید حیدری و سرتیپ معارفی از ارتش تصفیه شدند. (روزنامه اطلاعات، سال ۲۵ شماره ۷۸۹۹، ۷/۶ / ۱۳۳۱: ۲)

درخور توجه است که این مسئله موجب شد، تا افسران بازنشسته و تسویه‌شده به آیت‌الله کاشانی و مظفر بقایی پناه بردند. آیت‌الله کاشانی که در واقعه ۳۰ تیر با تلاش جهادی توانست گفتمان مصدق به نیروهای مسلح را به ثمره بنشانند. بعدازآن به‌دلیل بی‌توجهی مصدق به رهنمودهای ایشان و اقدامات خودسر او بدون در نظر گرفتن شرایط حساس داخلی و خارجی ایران و نبود بستر و ساختار لازم برای تغییرات بنیادین در نیروهای مسلح با اقدامات وی در این زمینه همراهی نکرد.

در تاریخ ۱۸/۳/۱۳۳۲ حدود ۴۰ نفر از افسران برای تعیین تکلیف در منزل آیت‌الله کاشانی متحصن شدند و در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی ابراز داشتند که تعداد ۱۳۶ نفر از افسران جوان ارتش را که در بین آنها بهترین و لایق‌ترین و فاضل‌ترین افسران ارتش وجود دارد، مدت ۵ ماه است که خلاف نص صریح قانون به دلایل اعراض شخصی با قوانین آزمایشی بازنشسته و در طول این مدت مجاری تمام اقدامات مقصوده معمول و به‌خاطر کوچک‌ترین نتیجه نائل نگردیدند. (گذشته چراغ راه آینده، ۱۳۶۱: ۶۴۸)

روزنامه شاهد متعلق به بقایی در این مورد نوشته است:

تبعیض و محروم ساختن افسران صالح از ترفیع، موجب منحرف شدن افسران حساس و انحطاط ارتش و به دنبال آن ملت می‌شود. (شاهد، سال چهارم، شماره ۸۴۷، ۲۱ / ۱۰ / ۱۳۳۱: ۲)

بقایی در ملاقات با آنها گفته بود که با بازنشسته کردن افسران به این شکل مخالفم و معتقدم موجب تزلزل روحیه افسران و سوءاستفاده مزدوران بیگانه می‌شود. (شاهد، سال چهارم، شماره ۷۶۲، ۲ / ۷ / ۱۳۳۱: ۳)

همچنین این مسئله، کانون‌های بسیار قوی را در ارتش بر ضد مصدق پدید آورد. افسران و فرماندهان بازنشسته که در رأس آنها سرلشکر زاهدی قرار داشت به کانونی ضد مصدق تبدیل شدند که ۴۰۰ عضو فعال داشت؛ ولی تعداد اعضای وابسته به آن تقریباً به ۲۰۰۰ نفر می‌رسید. (روزنامه اطلاعات، سال ۲۵، شماره ۷۴۵۶، ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۳۱: ۲)

دیگر اینکه اقدامات افسران و فرماندهان بازنشسته ارتش برای احقاق حقوق خود موجب نزدیکی بیشتر و پیوند آنها با منافع و اهداف دربار و شاه شده بود. امری که به قول سرتیپ مزینی در ابتدا برای احقاق حقوق افسران آغاز شده بود، به مبارزه برای حفظ مقام شاه و جلوگیری از تصمیماتی که منجر به ضعف ارتش می‌شد، تغییر یافت. (ترکمان، ۱۳۶۴: ۶۲) این تسویه همچنین سبب ترس دیگر افسران مستقل در حفظ منافع و موقعیت خود شده بود. روزنامه داد در این زمینه نوشت که دولت در نظر دارد سپهبدان و سرلشکرهای زائد و متمکن ارتش را از کار برکنار کند... (داد، سال ۱۱، شماره ۲۶۶۲، ۳۱ / ۲ / ۱۳۳۲: ۲)

این افسران ناراضی سرانجام شروع به طراحی برنامه برای کودتا کردند. آنها با گردهمایی‌های منظم در باشگاه افسران، کمیته نجات وطن را تشکیل دادند. در منشور کمیته نجات آمده بود که وظیفه میهنی افسران است، تا در راه سلطنت و نیروهای مسلح بجنگند. با تندی‌ها مبارزه کنند و کشور را از آشوب و فروپاشی اجتماعی نجات دهند. (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۳۴۲)

سرانجام رفتار مصدق در بازنشسته کردن افسران و فرماندهان و تسویه در ارتش موجب گردید که آنها کمر به قتل و برکناری دکتر مصدق ببندند و در ماجراهایی که از این پس برای براندازی مصدق صورت گرفت، مؤثرترین نقش را برعهده بگیرند. (موحد، ۱۳۷۸: ۵۶۵) با نگاهی آسیب‌شناسانه به عملکرد گفتمان مصدق در بحث تسویه و بازنشسته کردن افسران می‌توان گفت، این اقدام جامع و قاطع نبود؛ چراکه تنها به تصفیه عده‌ای از چهره‌های سرشناس وابسته به دربار و

چندتن از فرماندهان ارتش منجر شد. (عمویی، ۱۳۷۷: ۶۸ - ۶۷)

دیگر اینکه تصمیم یادشده، عجولانه و بدون توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی ایران گرفته شد و موجبات تبلیغات سوء بر ضد مصدق گردید و کانون‌های براندازانه قوی در نیروهای مسلح بر ضد او به وجود آورد، تاجایی که همین افسران به نقطه مرکزی برای عملیات کودتا و سرنگونی مصدق تبدیل شدند.

نتیجه

نیروهای مسلح یکی از پایه‌های اصلی قدرت حکومت پهلوی بود که از دوره رضاخان به‌عنوان اهرم کلیدی برای اجرای برنامه‌ها و اهداف این حکومت تبدیل گردیدند. بعد از خروج رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ش با توجه به تجربه دخالت بیش‌ازحد نیروهای مسلح در دوران حکومت او در امور جامعه و تلاش مجدد محمدرضا شاه برای تقویت نیروهای مسلح در جهت تثبیت قدرت خود، بحث کنترل نیروهای مسلح مناقشه داغی را در محافل سیاسی ایران به‌ویژه از سوی، دکتر مصدق و همفکرانش به وجود آورد.

مصدق سوءاستفاده حکومت پهلوی از جایگاه و قدرت نیروهای مسلح در امور سیاسی و مدیریت آنها توسط شاه را نپذیرفت؛ چراکه این مسئله را هم مغایر رسالت، وظایف و منزلت نیروهای مسلح می‌دانست و هم مانعی در راه برقراری اصول حکومت مشروطه تلقی می‌کرد. به‌همین خاطر مصدق با مطرح کردن این گفتمان که نیروهای مسلح باید از کنترل شاه و دربار بیرون آیند و در کنترل و نظارت نهادهای غیرنظامی قرار گیرند به مقابله با گفتمان دولت پهلوی رفت.

بنابراین بعد از انتخاب وی به نخست‌وزیری با برجسته کردن گفتمان خود در برابر گفتمان شاه، در پی حوادثی همچون استعفای غیرمنتظره خود و سپس شکل‌گیری قیام ۳۰ تیر به همت آیت‌الله کاشانی، توانست به دال اصلی گفتمان خود، یعنی مدیریت و کنترل نیروهای مسلح توسط نهادهای غیرنظامی دست یابد. او سپس برای اجرا و تثبیت گفتمان خود دست به اقداماتی (دال‌های شناور) زد که مهم‌ترین آنها در تلاش برای دور کردن نظامیان از سیاست، انتصابات پرسروصدای وی در سطوح بالای نیروهای مسلح و تصفیه حساب در ارتش و بازنشسته کردن فرماندهان و افسران جلوه‌گر شده بود؛ ولی اقدامات یادشده منجر به تثبیت گفتمان مصدق بر نیروهای مسلح نشد؛ چراکه اقدامات وی در بحث دور کردن نیروهای مسلح، اول اینکه بدون برنامه‌ریزی و فراهم کردن بستر و زمینه سیاسی و اجتماعی بود و دیگر اینکه اقدامات وی در این زمینه ناقص، ناکافی و از ضمانت اجرایی مستحکمی برخوردار نبودند.

باید دانست در مسئله انتصابات بیش‌ازآنکه، هوشمندان، دقیق و مدبرانه باشد، احساسی، اخلاقی و بدون مشورت بود. به‌همین‌خاطر نتوانست نیروهای وفادار، باتجربه و دل‌سوز نهضت را در انتصابات خود به‌کار گیرد؛ ولی در عوض نیروهایی را در مناصب مهم قرار داد که تجربه لازم را نداشته و به نهضت وفادار نبودند و در نهایت اینکه با کودتاگران برای سرنگونی دولت او همراه شدند.

به‌یقین در بحث تصفیه‌حساب در ارتش و بازنشسته‌کردن افسران، اقدامات مصدق نیز عجولانه، غیرکارشناسی، بدون در نظر گرفتن شرایط حساس داخلی و بین‌المللی ایران بود و موجب شد، تا این افسران با پدیدآوردن کانون ضد مصدقی به مرکز اصلی کودتا تبدیل شوند. نکته حائز اهمیت اینکه گفتمان مصدق و استراتژی وی برای کنترل نیروهای مسلح با استراتژی او برای حفظ سلطنت در تضاد بود و اجازه اقدامات لازم برای تحقق گفتمان حقیقی‌اش را از او سلب کرد.

سرانجام اینکه هر سه اقدام مصدق از قاطعیت و جامعیت لازم برخوردار نبوده است. در نتیجه باعث شد، تا نیروهای مسلح که مدیریت آنها با خود دکتر مصدق بود به کانون اصلی برای کودتای ۲۸ مرداد بر ضد او و ساقط شدنش تبدیل شوند.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، ۱۳۸۸، *ایران بین دو انقلاب*، احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نی، چ پانزدهم.
۲. آیت، حسن، ۱۳۶۲، *چهره حقیقی مصدق السلطنه*، تهران، اسلامی.
۳. افراسیابی، بهرام، ۱۳۶۶، *خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی*، تهران، سخن.
۴. *اطلاعات*، سال ۲۵، شماره ۷۸۹۹، ۶/۷ / ۱۳۳۱.
۵. *اطلاعات*، سال ۲۵، شماره ۷۴۵۶، ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۳۱.
۶. *اطلاعات*، سال ۲۶، شماره ۸۱۵۹، ۵ / ۱۷ / ۱۳۳۲.
۷. بزرگمهر، جلیل، ۱۳۶۳، *مصدق در محکمه نظامی*، تهران، تاریخ ایران.
۸. بشیر، حسن، ۱۳۸۴، *تحلیل گفتمان در چهره‌ای برای کشف ناگفته‌ها*، تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
۹. *باخترا امروز*، سال سوم، ش ۸۴۶، ۲۶ / ۴ / ۱۳۳۱.
۱۰. *باخترا امروز*، سال سوم، ش ۸۶۶، ۲۹ / ۴ / ۱۳۳۱.
۱۱. بارت، رولان، ۱۳۸۷، *درآمدی بر تحلیل ساختاری روایت‌ها*، ترجمه محمد راغب، تهران، فرهنگ صبا.
۱۲. پژوهش گروه جامی، ۱۳۶۱، *گذشته: چراغ راه آینده*، تهران، ققنوس.
۱۳. پارسا، علی، ۱۳۸۸، *فرزند حضال خویشان*، تهران، نشر نی.

۱۴. پهلوی، محمدرضا، ۱۳۷۱، *پاسخ به تاریخ*، ترجمه حسین ترابیان، بی‌جا، مترجم.
۱۵. پهلوی، محمدرضا، بی‌تا، *مأموریتی برای وطنم*، بی‌جا.
۱۶. ترکمان، محمد، ۱۳۶۳، *توطئه ربودن و قتل افشارطوس*، تهران، رسا، چ اول.
۱۷. حقیقت، سید صادق، ۱۳۸۷، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم، دانشگاه مفید.
۱۸. دوراندیش، هومان، «نگاهی به دموکراسی خواهی مصدق و کودتای ۲۸ مرداد»، *مجله گزارش*، سال هجدهم، شماره ۲۱۰، مرداد ۸۸.
۱۹. ۵/۵، سال ۱۱، شماره ۲۶۶۲، ۱۳۳۲/۲/۳۱.
۲۰. ذبیح، سپهر، ۱۳۶۳، *ایران در دوره دکتر مصدق*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی.
۲۱. رحمانیان، داریوش، ۱۳۹۴، *ایران بین دو کودتا*، تهران، سمت، چ سوم.
۲۲. *روزنامه آتش*، سال پنجم، شماره ۷۹۸۲، ۲/۱۰/۱۳۳۱.
۲۳. سلطانی، علی اصغر، ۱۳۸۳، «تحلیل گفتمان به‌مثابه نظریه و روش»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هفتم، شماره ۲۸، ص ۱۸۰ - ۱۵۳.
۲۴. *شاهد*، سال چهارم، شماره ۸۴۷، ۲۱/۱۰/۱۳۳۱.
۲۵. *شاهد*، سال چهارم، شماره ۷۶۲، ۲/۷/۱۳۳۱.
۲۶. عمویی، محمدعلی، ۱۳۷۷، *درد زمانه*، تهران، آتران.
۲۷. عظیمی، فخرالدین، ۱۳۷۲، *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران، البرز.
۲۸. عضدانلو، حمید، ۱۳۸۰، *گفتمان و جامعه*، تهران، نشر نی.
۲۹. فوران، جان، ۱۳۸۳، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، مترجم احمد تدین، تهران، رسا، چ پنجم.
۳۰. قربانی، امیر، بی‌تا، *دفاعیات دکتر مصدق در دادگاه نظامی*، بی‌جا.
۳۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون، ۱۳۸۱، *تضاد دولت و ملت*، مترجم علی‌رضا طیب، تهران، نشر نی، چ دوم.
۳۲. کاتوزیان، محمدعلی همایون، ۱۳۷۲، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، مرکز، چ دوم.
۳۳. کاتم، ریچارد، ۱۳۸۵، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، چ چهارم.
۳۴. کسرای، محمد سالاری، علی پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، «نظریه لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱۱، ص ۳۶۰ - ۳۳۹.

۳۵. مکی، حسین، ۱۳۷۰، *سال‌های نهضت ملی (کتاب سیاه)*، تهران، علمی.
۳۶. مصدق، محمد، ۱۳۷۷، *خاطرات و تألمات*، تهران، علمی.
۳۷. *مجموعه مقالات و گفتگوهای تاریخی - سیاسی مصدق و دولت ملی و کودتا؛ زیر نظر عزت‌الله سبحانی*، ۱۳۸۰، تهران، طرح نو.
۳۸. مصور رحمانی، غلامرضا، ۱۳۶۳، *خاطرات سیاسی ۲۵ ساله در نیروی هوایی ایران*، تهران، رواق.
۳۹. مصور رحمانی، غلامرضا، ۱۳۶۶، *کهنه سرباز*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴۰. موحد، محمدعلی، ۱۳۷۸، *خواب آشفته نفت؛ دکتر مصدق و نهضت ملی ایران*، تهران، کارنامه.
۴۱. *مذاکرات مجلس شورای ملی*، دوره چهاردهم، جلسه ۱۷، ۱۳۲۳/۱/۲۶.
۴۲. نجاتی، غلامرضا، ۱۳۷۶، *مصدق سال‌های مبارزه و مقاومت*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴۳. نجاتی، غلامرضا، ۱۳۷۱، *تاریخ بیست و پنج ساله ایران*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۴۴. وثوق، احمد، بی‌تا، *داستان زندگی؛ خاطراتی از پنجاه سال تاریخ معاصر*، بی‌جا.
۴۵. یورگنسن، ماریان و فیلیپس لوئیز، ۱۳۸۹، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
۴۶. یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۸۷، *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*، تهران، هرمس.
47. Laclau, and miffed, 1985, *Hegemony, and, socialList, strategy: towards, Radical, Democratic, poLitics*, London, were.
48. Discourse Pathology of Dr Mosadegh Concerning "Armed Forces".





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی